

دهه اول محرم الحرام

شرح حدیث جابر

جلسه ششم

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۴۴/۰۱/۰۵ هجری قمری مقارن با ۱۴۰۱/۰۵/۱۲ هجری شمسی

«أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَيْجَةَ الْعَالَمِ

هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ، سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا، حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ، إِبْرَاهِيمَ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)».

«وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَلَعَنُ الدَّائِمَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ».

«يَا جَابِرُ اسْتَكَثِرْ لِنَفْسِكَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى قَلِيلَ الرِّزْقِ تَخَلُّصًا إِلَى الشُّكْرِ وَاسْتَقْلِيلًا مِنْ نَفْسِكَ كَثِيرِ الطَّاعَةِ لِلَّهِ إِزْرَاءً عَلَى النَّفْسِ

وَتَعَرُّضًا لِلْعَفْوِ».

ایام حزن و سوگ اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، خداوند ان شاء الله نام ما را در لیست اقامه کنندگان عزای حسینی ثبت و ضبط بفرماید. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

امام باقر (علیه السلام) به جابر فرمودند که جابر برو به سمت اینکه بنده سپاسگزار حق باشی، اهل شکر باشی؛

«يَا جَابِرُ اسْتَكَثِرْ لِنَفْسِكَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى قَلِيلَ الرِّزْقِ».

اولاً شکر نعمت و جوب عقلی دارد، یعنی اینکه انسان اگر کسی به او خوبی کرد در مقابل او شاکر باشد، اهل

سپاس باشد، حکم عقل آدمی است. اختصاص به ما انسانها هم ندارد، در حیوانات هم دیده شده است؛ یعنی

در حیوانات هم وقتی شما به حیوانی کمک می کنی، علوفه ای می دهی، او هم می فهمد و به گونه ای تشکر می کند.

شاید در بخشی از گیاهان هم دیده شده باشد. مرحوم علامه طباطبایی در شاد آباد تبریز باغ داشتند فرمودند که

یک درختی بود بار نمی داد، از جلوی این درخت رد شدم، به دستیار فرموده بودند که این درخت پارسال بار نداده

است، یادت باشد آن را ببرید. رفتیم داخل باغ کارهایمان را انجام دادیم، برگشتنی آمدیم باز به این درخت که

رسیدیم به دستیارم گفتم یادت باشد این درخت را باید ببریم این بار نمی دهد و بعد آن سال، این درخت دو بار

میوه داد، گان پیغام را دریافت کرد. موارد متعددی گزارش این چنینی در مورد گیاهان هم داریم و به هر حال

گیاهان موجودات زنده هستند، شکر نعمت واجب عقلی است.

نکته دوم، این شکر در ارتباط با غیر خدا هم مطرح است، بلکه اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند: «اگر کسی شکر

خلق را به جا نیاورد، شکر خالق را هم به جا نمی آورد».

«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ ۲».

اگر کسی منعم از مخلوق را، (پدر، مادر، استاد، بزرگتر)، شکر آن را به جا نیاورد، او شکر خدای متعال را هم به

جا نمی آورد.

لذا خدای متعال که رضایتش بسیار بسیار مهم است، گاه رضایت خود را گره می زند به رضایت بعضی از خلق

خود. مثلاً این روایت در کلمات اهل بیت (علیهم السلام) تکرار شده، «رضی الله رضی الوالدین ۳»، اگر می خواهی

خدا از تو راضی باشد، باید والدین از تو راضی باشند. نمی شود پدر و مادر از تو ناراضی باشند و خداوند متعال

از تو راضی باشد.

مبغوض ترین اعمال در پیش پروردگار شرک است. خداوند متعال هم فرمود: «هر گناهی را می آمرزم، شرک را

نمی‌آمرزم».

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ»^۴، فرمود شرک را نمی‌آمرزم. شرک خیلی خیلی مبعوض است. خیلی خدا از شرک بدش می‌آید. این شرک که این مقدار مبعوض است خداوند می‌فرماید اگر یک پدر و مادری تلاش کردند بچه را مشرک کنند، «وَأِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِاللَّهِ ۖ»^۵، تلاش می‌کند که این پسر، این دختر مشرک شود. فرمود تو پسر و دختر، تو فرزند، حق مشرک شدن نداری، اما حق بی‌احترامی هم به این پدر و مادر کافر نداری.

«فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۖ».

سنی از آنها گذشته، افتاده شده اند، مبدا طوری عمل کنید که آنها بفهمند تو از آنها بدت می‌آید و منزجر هستی. پدر و مادر مشرک است، کافر است، دارد تلاش می‌کند بچه را مشرک کند، می‌گوید که وظیفه تو این است که مشرک نشوی، شرک بد است و به خاطر این تلاش آنها، مبدا به آنها بی‌احترامی کنی. استاد ما، مرحوم علامه تهرانی مکرر فرمودند: «در بوسیدن دست پدر نوری است که این نور خاص در سایر عبادات نیست». حالا ایشان اهل سیر و سلوک بوده است و چشمشان باز بود، می‌دیدند و می‌فهمیدند، فرمودند: «در بوسیدن دست پدر نوری است که این نور در سایر عبادات، این سنخ نور وجود ندارد».

لذا خدای متعال مکرر و مکرر در قرآن کریم می‌فرماید از من اطاعت کنید، من را بپرستید و «وَالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا ۗ»^۶. چون «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»^۷. اگر کسی شکر مخلوق را به جا نیاورد، نباید توقع داشت که شکر خالق را به جا بیاورد.

البته این نکته را باید ادامه دهیم، معنای سپاس از مخلوق این نیست که من کار و خدمت را از او ببینم. یک آیه در قرآن نازل شد، اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) لرزیدند، بعد ها مسلمانان دیگر هم لرزیدند و ترسیدند، واقعاً هم لرزیدن دارد. آیه این است «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ۗ»^۸، معنای آیه روشن است. اکثر مومنان مشرک هستند، شرک خیلی بد است. اکثر مومنین مشرک هستند شرک هم که نجاسات و کثافات است.

«إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ۙ»^۹، قرآن فرمود مشرک نجس است. می‌آمدند خدمت ائمه (علیهم السلام) و می‌گفتند که این آیه یعنی چه؟

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»، اکثر مومنان مشرک هستند، این یعنی چه؟!، مثل چی؟، و مصداق آن چیست؟

امام صادق (علیه السلام) فرمود که می‌دانید مصداق آن چیست؟

همان که شما در سخنان محاوره ای، روزی، ماهی، سالی چند بار این جمله را تکرار می‌کنید. اگر فلانی نبود ما بدبخت بودیم، اگر فلانی چک ما را پاس نکرده بود ما گوشه زندان بودیم، اگر فلانی آستین بالا نزده بود برای ما زن نگرفته بود ما هنوز مجرد بودیم، خب این شرک است. گفتند آقا پس چه کار کنیم؟! خدمت کرده به ما، ما را سر و سامان داده و به ما شغل داده، دختر ما را شوهر داده، پسر ما را زن داده است و

قرض ما را ادا کرده است. فرمود که درست حرف بزنید که مشرک نشوید، حرف درست این است که «لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ مَنَّ عَلَىٰ بَفْلَانٍ لَهْلَكَتَ ۙ»^{۱۰}، اگر خدا (مرجع ضمیر به خدا برمی‌گردد)، دل فلانی را رحم نداده بود، اگر خدا فلانی را برینگیخته بود که دست ما را بگیرد ما بیچاره بودیم. خدای متعال است که افراد را به رحم و مروت می‌کشانند. این آیه تفسیرش این است که در صحبت کردن مواظب باشید و خوبی‌ها را اول و به ذات به خداوند متعال نسبت دهید.

نکته سوم: در این روایت فقره ششم، هفتم و بیست و هفتم با هم مرتبط است. از این فقرات سه گانه به دست می‌آید مومن نه تنها باید دنبال سپاس باشد، باید دنبال سپاس بزرگ باشد، شکر عظیم باشد، تعبیر این است: «وَ

تَخَلَّصَ إِلَىٰ عَظِيمِ الشُّكْرِ»^{۱۱}، شکر آدمی باید شکر بزرگی باشد.

چه کار کنم که شکر من شکر بزرگ باشد؟

این را بدانید هر مقدار هم ما شکر الهی را به جا بیاوریم، حق شکر به جا آورده نمی‌شود. بگذارید یک قانون کلی به شما بگویم، این قانون هم در فلسفه مورد تأکید است، هم در عرفان مورد تأکید است، بحث فلسفه عقلی است و روشن است. ماسوای خدا محدود است. خدای متعال نامحدود است. نسبت بین محدود و نامحدود، نامحدود

است. فاصله بین نامحدود و محدود، نامحدود است. و لذا این فاصله هیچگاه و توسط هیچ کس پر نمی شود. یعنی چه؟

یعنی تاج خلقت رسول الله (صلی الله علیه و آله) است. هیچ کس معرفت خدا را به اندازه پیغمبر ما ندارد، هیچ کس مثل پیغمبر ما خدا را عبادت نکرده است، هیچ کس مثل پیغمبر ما خدا را حمد نکرده است، هیچ کس مثل پیغمبر ما خدا را شکر نکرده است، اما، همین پیغمبر نه این جا، در بهشت، آن هم نه اول که وارد می شود، بعد از میلیاردها سال هنوز آن مقدار جهلی که نسبت به خدا دارد نسبت به آن مقدار علمی که نسبت به خدا دارد، نسبت محدود به نامحدود است.

لذا خداوند در قرآن فرموده است: «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ۱۱»، خدا که پایان ندارد، هر چه من به خدا علم پیدا کنم، نسبت علم من به نسبت جهل، نسبت به ذات پروردگار نسبتی است که این فاصله پر نمی شود. لذا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مکرر می فرمودند: «لَا أُحْصِي تَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِيكَ۱۲»، خدایا من نمی توانم آنگونه که تو هستی تو را ستایش کنم. تو خودت از پس ستایش خودت برمی آیی.

این جمله را باز پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ۱۳»، خدایا به مقداری که حق معرفت تو است، تو را نمی شناسیم. خود خدای متعال در قرآن فرمود: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ۱۴»، کسی نمی تواند اندازه خدا و حق خدا را به جا بیاورد، چرا؟ چون او موجودی است نامحدود، (نامحدود وجودی نه نامحدود محدوده ریاضی و هندسی)، نامحدود وجودی. یک وجود که هیچ حدی ندارد. حالا من می خواهم او را مدح کنم، شکر کنم، حمد کنم، هر چقدر هم تلاش کنم باز به اندازه خودم است.

این جمله را در دعاها هر سال می خوانید «عَلَىٰ أَنْ ذَكَرِي لَكَ بِقَدْرِي لَا بِقَدْرِكَ۱۵»، معصوم می فرماید: «خدایا تو را شبانه روز ستایش کنم به اندازه خودم است، به اندازه تو نیست». با توجه به این نکته، از ما امام باقر (علیه السلام) می خواهد به دنبال شکر عظیم باشیم، برای اینکه شکر ما شکر عظیم باشد فرمود سه چیز را رعایت کنید. سپاسی که می گذارید، شکر می کنید، در پیشگاه الهی شکر عظیم، سپاس بزرگ به حساب می آید، این سه چیز را خدمت عزیزان خودم عرض کنم. به روح مطهر امام باقر (علیه السلام)، امام معارف که ما از محضر عظمت او در این شبها استفاده می بریم، هدیه کنیم صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

اولین کار فرمودند اگر می خواهی شکر تو بزرگی باشد، روزی اندکی را که داری زیاد حساب کن. خدای متعال رزاق است و روزی می دهد، او می داند که چه قدر بدهد، «ان الله يبسط الوي قدر» خدای متعال است که می داند به هر کس چه قدر باید بدهد، چه باید بدهد، چه زمانی بدهد و کجا بدهد. تو رزق قلیل را، روزی اندک را زیاد بشمار. روایات می گوید سعی کنید بیشتر نان جو بخورید، کمتر نان گندم بخورید. می گوید آقا چرا؟ چون نان گندم نسبت به نان جو لطیف تر است، خوشمزه تر است، بیشتر به انسان می چسبد. فرمود گمان ندارم اگر شما همیشه نان گندم بخورید بتوانید از عهده شکر آن بر بیایید.

حالا که ماشاء الله پلو و زعفران و مرغ و جوجه و بلدرچین و ماهی. فرمود در خوراک، بخشی از سبد غذایی را نان جو قرار دهید، بلکه بتوانید مقداری از شکر نعمتها را برآورده کنید. اگر می خواهی شکر شما، شکر عظیم باشد سعی کنید اگر روزی هم تنگ است، این روزی کم را بزرگ ببینی، بزرگ بدانی. مبادا روزی خدا را اندک بشماری.

من فراموش نمی کنم مدت اندکی بود ارادت و محبت به استادمان مرحوم علامه طهرانی پیدا کرده بودم، یک بچه طلبه ۱۴، ۱۵ ساله. به ایشان عرض کردیم آقا شما حجره ما هم می آید؟

فرمودند: «بله، میرسم خدمتتان». دوستشان داشتیم، استاد ما است، بزرگ ما است و سید اولاد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است، عارف است، کامل است. از حرم امام رضا (علیه السلام) بیرون آمدم، دیدم مرحوم علامه طهرانی آن طرف و از حرم به منزل می روند، رفتم خدمتشان سلام کردم، جواب سلام را دادند. گفتم آقا فرمودید یک سری به حجره ما می زنید. حجره های طلبگی، حجره های ساده بی شیشه و پيله. گفت: «من می آیم خدمتتان». گفتم آقا می ترسم مثل گوساله آقازاده باشد (خندیدند).

داستان این گوساله این بود که ایشان در بچگی به آقازاده شان قول داده بودند که یک گوسفندی برای تو می خرم.

این آقازاده بزرگ شده بود و زن گرفته بود و بچه دار شده بود و هنوز گوسفند خریداری نشده بود. ایشان خندیدند و گفتند: «همین امشب می آیم». مدرسه ما سر راه بود. آمدند وارد شدند. آمدند حجره و نشستند. هیچ چیزی در حجره نداشتیم، الا مقداری خرما. خرما هم مرغوب نبود، خرمای نامرغوبی بود. همان را در ظرفی ریختم با یک قاشق دادم خدمتشان. خب میوه که نبود، چیز دیگری هم نبود، یک خرما بود و ظرف آن هم، ظرف پلاستیکی. یک ذره خودم خجالت کشیدم. به ایشان عرض کردم که حضرت استاد بیخشید ما همین ناقابل را داشتیم. تا گفتم ناقابل مثل اینکه این عالم عارف فیلسوف فقیه نویسنده بزرگ انگار برق سه فاز به او منتقل کردند، گفتند چه؟! (با تندی)

نعمت خدا ناقابل می شود؟!
این چه حرفی بود که شما زدید؟!
نعمت پروردگار ناقابل می شود!؟

خجالت کشیدم. شکر یعنی این. فرمود: «سَتَكْثُرُ لِنَفْسِكَ مِنَ اللَّهِ قَلِيلُ الرِّزْقِ»، روزی کم را زیاد به حساب بیاور، اگر می خواهی شکر در درگاه الهی شکر باشد که خدا بپسندد و بپذیرد، همان روزی کم را هم زیاد ببین، عظیم در نظر بگیر.

این روایت را وقتی خود بنده می خوانم از ته دل مسرور می شوم. فرمود: «هر کس شب سر بر بالین بگذارد، صبح بلند شود، سه چیز داشته باشد، خیال کند خدا بنده ای را بیشتر از او دوست دارد و به بنده ای بیشتر از او عنایت کرده است، کفران کرده است». همه ما شب می خواهیم، صبح بلند می شویم، صبح که بلند شدیم اگر سه چیز را داشته باشیم و گمان کنیم که کسی محبوب تر نزد خدا از ما است که این سه چیز را به ما داده است، کفران کرده ایم.

«مَنْ أَصْبَحَ آمِنًا فِي سَرِيهِ ۱۶»، امنیت. الحمد لله کشور امنی داریم، با اطلاع عرض می کنم. جزو یکی از ۵ کشور امن دنیا هستیم، با اینکه اطراف ما افغانستان است، پاکستان است و عراق است، یعنی هر چه منبع اغتشاش است دور ما است. من لبنان بودم، با دوستان حزب الله صحبت می کردیم، یکی از مطالبی که روی آن اصرار داشتند، این بود که اسرائیل تا حالا دو مرتبه به لبنان حمله کرده است و هر دو بار هم تا بیروت آمده است. خب کشته است، برده است، جنایت جنسی کرده است، این ها می گفتند این دو بار حمله اسرائیل برای ما سبک تر بود از (الحرب الداخلیه)، جنگ داخلی. گفتم چرا؟

گفتند از خواب بیدار می شدیم، شش نفر در محله کشته شده بودند، چه کسی کشته است؟، چرا کشته است؟، برای چه کشته است؟

نمی دانستیم، نمی دانستیم که چه کسی دوست است و چه کسی دشمن!
می گفتند ما حاضر هستیم ۱۰ بار دیگر اسرائیل به لبنان حمله کند، ما جنگ داخلی نداشته باشیم، امنیت داشته باشیم.

فرمود: «آمِنًا فِي سَرِيهِ»، صبح بیدار می شویم، امنیت داریم، زن و بچه امنیت دارند و راحت یک دختر خانم راه می افتد از این طرف شهر به آن طرف شهر می رود، از آن طرف برود سعدی و حافظ و بچرخد با خیال راحت، کسی نگاه چپ به او نکند، چه نعمتی.

دوم، «مُعَافَى فِي بَدَنِهِ»، سالم هستی، روی پایت هستی، در بیمارستان روی تخت دراز نکشیده ای و می توانی دنبال رزق و روزی و زندگی و فعالیت و نشاط بروی. امنیت داری، سلامت جسمی داری.

سوم، فرمود «عِنْدَهُ قُوَّةُ يَوْمِهِ»، رزق آن روز را داری، ۲ کیلو برنج در خانه ات است، پول یک نان را داری، پول خربزه را داری، یک چیزی که بتوانی این شکم را سیر کند داری. فرمود: «آمِنًا فِي سَرِيهِ، مُعَافَى فِي بَدَنِهِ، عِنْدَهُ قُوَّةُ يَوْمِهِ»، اگر کسی صبح از خواب بیدار شود، این سه چیز را داشته باشد و خیال کند که خدای متعال به کسی نعمتی برتر داده این کفران کرده است. رفیق ما کویت زندگی می کند، می گفت این شیوخ کویت گاهی وقت ها سفره می اندازند ۵۰ نوع غذا، ۲۰ نوع دسر، ۳۰ نوشیدنی، سفره عربی، گفت خودش می نشیند و نان و سبزی می خورد. چون همه چیز برای او ضرر دارد، قند دارد، اوره دارد. یعنی تمام بدن مریضی است. خب این ثروت به چه درد خورد؟!

رفیق من می گفت ما آنجا یک بزرگی داریم و او در بیمارستان یک اتاق خصوصی دارد، با تمام تجهیزات اتاق برای او است. می گفت گاهی وقت ها در هر سال یکی، دو بار که نمی تواند به نان و سبزی و نان و شلغم اکتفا کند، می نشیند سر سفره می خورد، قبلش زنگ می زند به رئیس بیمارستان. می گوید که من نیم ساعت بعد آمبولانس

می آید و می گوید در خدمت شما هستم. خب این چه زندگی کردن است؟!

فرمود اگر می خواهی شکر تو، شکر بزرگی باشد بیا طاعت و بندگی زیاد خودت را اندک بشمار. «**اَسْتَقِلِّلَ مِنْ نَفْسِكَ كَثِيرَ الطَّاعَةِ**»، ۱۰ شب آمده ای، چند ساعت مسجد نشستی، لباس سیاه پوشیده ای، منبر گوش کرده ای، اشک ریخته ای، سینه زده ای، شب آخر بگو یا اباعبدالله (علیه السلام) ما کاری نکرده ایم، مولای ما کاری نکردیم، طاعت خودت را قلیل بشمار. مستحب است انسان وقتی یک کار عظیمی از عبادات می کند، من در حج به حاجی یاد دادم اواخر عملیات حج گفتم دستت را بگیر بالا و مرتب این ذکر را بگو: «**اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ هَذَا الْقَلِيلِ**»، خدایا این عمل کوچک را از ما قبول کن.

زینب کبری (سلام الله علیها) جنازه تکه تکه شده اباعبدالله (علیه السلام) را بالا گرفت و فرمود: «**اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا قَلِيلَ الْقِرْبَانِ**»، خدایا این قربانی را از ما بگیر. کاری نکرده ایم، این را از ما قبول کن. خدا دوست دارد، خدا دوست دارد انسان عمل زیاد خودش را کم ببیند. اگر این روایت را محدثین ما نقل نکرده بودند آدم جرات نمی کرد مطرح کند، ولی در کتب روایی ما آمده است. مکرر از امیرالمومنین (علیه السلام) پرسیدند که آقا چه قدر نماز می خوانید؟!

خیلی از شبها حضرت هزار رکعت نماز می خواندند، نخلستانی داشتند، ۵۰۰ تا نخل داشت، در کنار هر نخل دو رکعت نماز می خواند، می شد هزار رکعت. هر شب نبوده، اما خیلی از شبها بوده است. گاهی به حضرت می فرمودند که چقدر صدقه می دهی؟!

متن تاریخ است که امیرالمومنین (علیه السلام) از کد یمین و عرق جبین آن قدر کار کرد، هزار بنده در راه خدا آزاد کرد. یکی از این بندها میثم تمار است، میثم آزاد شده دست امیرالمومنین (علیه السلام) بود. جواب امیرالمومنین (علیه السلام) چه بود؟

همیشه جواب حضرت دو کلمه بود، نسبت به نمازها می فرمودند: «اگر یقین داشتم دو رکعت پذیرفته شده دیگر نمی خواندم»، نسبت به صدقات: «اگر یقین داشتم دو درهم پذیرفته شده دیگر صدقه نمی دادم». این را می گوئیم سیستم خوف و رجا، سیستم بیم و امید. این سیستم است که پرورش می دهد، یعنی انسان تا یوم الارض نمی داند که چه کاره است، این روایت شیرین است «**الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ**»، اینکه چه کسی دستش پر است و چه کسی دستش خالی است، مربوط به مقام عرض است. و لذا علی بن ابی طالب (علیه السلام) این جمله را یک بار بیشتر نفرمود، وقتی ضربت خورد فرق شکافت، وقتی وعده پیغمبر (صلی الله علیه و آله) محقق شد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) وعده داده بود که علی سرت که شکافته می شود «**فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينَكَ**»، دینت سالم است. امضای آخر می آید، امضای آخر که آمد اینجا علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: «**فُرْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ**»، فرق که شکافته شد، قبلاً هم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خبر داده بود وقتی فرق شکافته می شود دینت سالم است. امام باقر (علیه السلام) به جابر فرمود: «**اَسْتَقِلِّلَ مِنْ نَفْسِكَ كَثِيرَ الطَّاعَةِ**»، طاعات و عبادات را زیاد حساب نیاور، بگو خدایا ما کاری نکردیم.

سوم، فرمود: «دائماً از زبان نعمتها در ترس و هراس باش»، عبارت این است: «**وَاسْتَجَلِبْ زِيَادَةَ النِّعَمِ بِعَظِيمِ الشُّكْرِ وَالتَّوَسَّلْ إِلَى عَظِيمِ الشُّكْرِ بِخَوْفٍ زَوَالِ النِّعَمِ**»، اگر می خواهی سپاس تو، سپاس بزرگی باشد، دائماً دغدغه مند باش، دغدغه چه؟

مبادا حسین (علیه السلام) را از تو بگیرند، مبادا این لباس مشکی را از تو بگیرند، مبادا مسجد و نماز را از تو بگیرند، مبادا دینت از تو گرفته شود.

خدا رحمت کند استاد بزرگ شما شیرازیها را، آیت الله دستغیب را، استادی دارند در عرفان مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی، قبرش قم، مرقد مطهر علی بن جعفر (علیه السلام) است، رفتید قم می ارزد بروید علی بن جعفر (علیه السلام) را زیارت کنید، مرحوم آیت الله انصاری را هم زیارت کنید. مرحوم آیت الله انصاری فرمودند که من در دوران طلبگی رفیقی داشتم، طلبه خوش ذهن و خوش استعداد، درس خوان، اهل عبادت و نماز شب. خب دست روزگار چرخید و ما از هم جدا شدیم و دور افتادیم، من آمدم همدان و دیگر خبری از او نداشتم. مدتی گذشت، آمده بودم قم، قم که آمدم گفتم بروم رفیقم را پیدا کنم و یک سری به او بزنم. پرسیان پرسیان محله را پیدا کردم، کوچه را پیدا کردم، خانه را پیدا کردم، ماه رمضان بود نزدیک ظهر بود، در زد، خودش آمد، در را

باز کرد، وارد شدم، دیدم سفره غذا پهن است و غذا می خورد. به او گفتم جناب شیخ شما مریض احوال هستید؟ گفت: «نه سالم هستم». گفتم که جناب شیخ شما سفر بودید و امروز از سفر رسیدید؟ گفت: «نه مسافرت نبودم». گفتم چرا روزه می خورید؟

گفت: «آقا شیخ جواد، آب که از سر گذشت چه یک نی، چه صد نی، من روزه بگیرم یا نگیرم تفاوتی ندارد، جای من ته ته جهنم است». خیلی عجیب بود برای من.

خب می دانید خود این منطق بدترین منطق است. چون ما گناهی در قرآن بالاتر از یأس از رحمت الهی نداریم، یعنی یک ترازو بگذاریم در یک طرف زنا، شرک، کفر و هر چیز گناه است بریزیم و در یک کفه دیگری یأس از رحمت خدا را بگذاریم این کفه بالا می رود و آن کف پایین می آید.

«قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ۱۹»، یأس از رحمت الهی بدترین گناه است و سر آن هم مشخص است، به مجرد اینکه من از رحمت الهی مأیوس شدم، تبدیل به یک سنگ می شوم، تبدیل به یک جماد می شوم، هیچ تلاشی نمی کنم، هیچ حرکتی از من سر نمی زند، یعنی زنده ای هستم که از زنده بودن مرده ام، نیستم، نابود هستم. مرحوم انصاری فرمودند که این حال شما که خوب نیست، یأس از رحمت الهی که خوب نیست، ولی مگر شما چه کرده اید که ته ته جهنم جایتان است؟

گفته بود حاج شیخ شما می دانید که من طلبه خوش ذهنی بودم، خوب درس می خواندم، خوب عبادت می کردم، اما مبتلا شدم. یکی از موارد را به شما می گویم. من رفتم به سمت علوم غریبه، در علم تسخیر ماهر شدم، طوایفی از جنیان را تسخیر کردم و با آنها کار انجام می دادم، یکی از کارهایی که من با جنیان مسخر انجام می دادم این بود که چند مورد وقتی عروسی برگزار می شد و عروس را می خواستند به خانه بخت ببرند، من موکلی داشتم، جنیان را می فرستادم و آن دختر بیچاره را می دزدیدند برای من می آوردند، من آنها را بی آبرو می کردم. جای من کجاست؟!

خدا نکند انسان به عمل خودش مغرور شود. به عبادت خودش مغرور شود. نمونه های آن جلوی چشم من راه می رود، در این انقلاب بعضی ها همراه امام در پرواز تاریخی از پاریس به ایران آمدند، مدتی بعد اعدام شدند، بعضی ها را در حوزه ها داریم الآن حاشیه بر افسار ملاصدرا دارند، به جرم همجنس بازی در نظام اعدام شدند.

فرمود: «اسْتَقْبِلْ مِنْ نَفْسِكَ كَثِيرًا طَاعَةً»، طاعت را هر چقدر هم زیاد باشد کم بشمار. بگو خدایا کاری نکردم، اگر کاری کردیم تو توفیق دادی. اگر عبادت شکسته داشتیم تو توفیق دادی و کاری از ما سر نزده است. این بحث ناتمام ماند.

«صلى الله عليك يا ابا عبد الله، يا اهل بيت النبوه»

شب، شب قاسم بن الحسن (علیه السلام)، ما میهمان امام مجتبی (علیه السلام) هستیم، کریم اهل بیت (علیهم السلام).

انسان وقتی بررسی می کند مصائب سیدالشهداء (علیه السلام) در روز عاشورا را، هر کدام را به یک صفتی می تواند متصف کند، شاید بتوانیم بگوییم سوزناک ترین مصیبتی که بر سیدالشهداء (سلام الله علیه) وارد شده، مصیبت حضرت قاسم (سلام الله علیه) است. سر آن هم این است، من در هیچ یک از مصیبت های کربلا ندیدم که وقتی امام حسین (علیه السلام) می خواهد به کسی اجازه میدان بدهد، آن قدر این اجازه دادن سنگین است که حضرت بیهوش و مدهوش شود، از حال برود، این را فقط در جریان حضرت قاسم (علیه السلام) داریم. شب است، نشسته است، امام حسین (علیه السلام) سخنرانی کرده است، برای اینکه این ها دلشان قرص شود و بروند فرمود: «بیعتم را برداشتم». باز برای اینکه دلشان بیشتر قرص شود فرمود: «وقتی می روید، هر کسی که می رود، دست یکی از اهل بیت من را هم بگیرد و ببرد». «فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَ»، این ها دنبال من هستند. رأس هرم را کار دارند. دست زن و بچه من را هم بگیرید و در تاریکی شب بگریزید.

خب داستان را شنیده ایم، عباس، زهیر، مسلم حبیب، همه سخن گفتند، چه سخنانی، هیچ کس نرفت. چراغ ها را روشن کردند. امام حسین (علیه السلام) دومرتبه اتمام حجت کرد، فرمود: «اگر نروید همه کشته می شوید. جنگ است». تا فرمودند همه کشته می شویم، این آقازاده که آخر جلسه نشسته است، چون سنش کم است، شک کرد که آیا او را هم شامل می شود یا نه. طبق برخی از نقل ها دستش را بالا آورد فرمود: «عمی، انا»، من هم کشته می شوم؟

جمله مشهور این جا است که امام حسین (علیه السلام) فرمود: «قتل و مرگ در نظر تو چگونه است؟». جمله مشهور قاسم: «أحلی من العسل»، ماشاء الله به این تربیت. این هایی که در خان طومان سوریه سرشان از تشنان جدا شد. شب یکشنبه این جا سردار را می آورند، این طور بوده است. از قاسم (علیه السلام) درس گرفتند، «أحلی من العسل».

فرمود: «بله قاسم جان شهید می شوی، نه تو شهید می شوی، عبدالله رضیع هم شهید می شود». (عبدالله رضیع یعنی علی اصغر)، تا این جمله را سیدالشهداء (علیه السلام) فرمودند، قاسم (علیه السلام) تند و تیز نشست و جمله ای گفت. یعنی عموجان، یعنی دشمن به خیمه ها حمله ور می شود؟

امام حسین (علیه السلام) فرمودند: «من می آیم در خیمه ها علی را در بغل می گیرم، آن جا کار علی ساخته می شود». خب، شب عمرش را گرفته، روز شده است. بعد از علی اکبر (علیه السلام)، نفر دوم آمده خدمت اباعبدالله، امام حسین (علیه السلام) آغوش باز کرده و قاسم (علیه السلام) آمد در آغوش سیدالشهداء (علیه السلام). تعبیر مقاتل این است: «بِیْکِیَانِ حَتَّى غُثِیَ عَلَیْهِمَا»، آن قدر هر دو گریستند که افتادند و بی حال شدند و مدهوش شدند. برخاستند، امام حسین (علیه السلام) می خواهد اذن دهد. تعجب است، دیشب اذن داده و امشب تأمل می کند، اذن ندادند، همه مقاتل نوشتند که افتاد روی پاهایش، آن قدر گریه کرد، خدایا می شود هنگامی که می خواهیم از دنیا برویم صورتمان روی پای اربابمان باشد، اجازه را گرفتند، حضرت فرمودند: «لباس مناسب بپوش». آمده در خیمه، هیچ زره ای هم قد او نیست، هیچ کلاه خودی اندازه او نیست، آن قدر عجله دارد، شمشیر را گرفته، بند کفشش باز بود، آمد و شروع کرد، «إِنْ تَنْکُرُونِی فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ».

خودش را با شیر جمل معرفی می کند. پسر حسن (علیه السلام) هستم. تاریخ نوشته ۱۳ سالش است، ۳۵ نفر را به درک واصل کرد. تا بالاخره ملعون قسم خورد که داغ او را بر جگر عمویش می گذارم، با شمشیر به سر او زد، سیدالشهداء (علیه السلام) ایستاده دم در خیمه، افسار اسب را گرفته و آمده و نگاه می کند که چه اتفاقی می افتد. یک دفعه صدای قاسم (علیه السلام) بلند شد. دوان دوان آمد، سر قاسم (علیه السلام) را به دامن گرفت و دو جمله گفت، شدت مصیبت روشن می شود، فرمود که بر عموی تو سخت است که صدایش کنی نتواند جوابت را بدهد یا اگر جوابت را بدهد، این جواب مفید به حال تو نباشد، خیلی برای عمو سخت است، امانت امام مجتبی (علیه السلام) را به دست سیدالشهداء (علیه السلام)، خیلی امام حسین (علیه السلام) در این زمینه اذیت شد. راوی می گوید دیدم جنازه قاسم (علیه السلام) را به سینه چسبانند و کشان کشان او را کنار آورد. قصد زیارت کن سه مرتبه بگو یا حسین (علیه السلام).

فهرست منابع

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۳.
۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، ح ۲۱۶۳۸.
۳. حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۷.
۴. سوره نساء، آیه ۴۸
۵. سوره لقمان، آیه ۱۵
۶. سوره اسراء، آیه ۲۳
۷. سوره نساء، آیه ۳۶
۸. سوره یوسف، آیه ۱۰۶
۹. سوره توبه، آیه ۲۸
۱۰. تفسیر العیاشی: ۲/۲۰۰/۹۶
۱۱. سوره ق، آیه ۳۵
۱۲. مجلسی، بحار الأنوار؛ ج ۶۸، ص ۲۳.
۱۳. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۳.
۱۴. سوره زمر، آیه ۶۷
۱۵. مناجات سیزدهم خمس عشر، صحیفه سجادیه
۱۶. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۶۹.
۱۷. شهادت نامه امام حسین علیه السلام نویسنده: محمدی ری شهری، محمد جلد: ۱ صفحه: ۵۹
۱۸. سید رضی، خصائص الأئمة، ۱۴۰۶ق، ص ۶۳.
۱۹. سوره حجر، آیه ۵۶